

بخش اول: نوری جدید در عشق فصل اول: عشق در پرتویی تازه

عشق، دیدگاه انقلابی جدید

«ما در پناه یکدیگر زندگی می‌کنیم.»

– به نقل از سلتیک ^۴

عشق شاید پرکاربردترین و بانفوذترین واژه در زبان انگلیسی باشد. دربارهٔ عشق، طومارها می‌نویسیم و برایش شعر می‌سراییم. در رابطه با عشق، ترانه می‌خوانیم و برای آمدن آن دعا می‌کنیم. برای عشق می‌جنگیم مثل: هلن و جنگ تروا و به خاطر عشق بناهای یادبود می‌سازیم، مانند تاج‌محل. وقتی عشق با «دوستت دارم!» اظهار شود، به پرواز درمی‌آییم و وقتی با «دیگر دوستت ندارم!» از بین برود، به شدت سقوط می‌کنیم. ما همواره به عشق، فکر و دربارهٔ آن صحبت می‌کنیم.

اما عشق واقعاً چیست؟ محققان و پزشکان قرن‌هاست با تعاریف و مفاهیم آن کلنجار رفته‌اند. برای برخی از ناظران بی‌عاطفه، عشق پیمانی با مزایای دو طرفه است که به لطف‌های حسابگرانه متکی و یک معاملهٔ بده‌بستان است. دیگران با دیدی تاریخی، عشق را سنت احساسی اجتماعی می‌دانند که شاعران قرن سیزدهم فرانسه ایجاد کرده‌اند؛ زیست‌شناسان و انسان‌شناسان آن را نوعی استراتژی می‌دانند که برای اطمینان از انتقال ژن‌ها و تداوم نسل به وجود آمده است. اما برای بیشتر مردم، عشق هنوز احساسی مرموز و غیرقابل شرح بوده و هست؛ راه برای تعریف آن باز است؛ اما نمی‌توان معنی کلی برای آن نوشت. در سال ۱۷۰۰، بنجامین فرانکلین ^۷ که در بسیاری از زمینه‌ها، دانشجوی بسیار هوشیاری به حساب می‌آمد، از عشق، تنها به‌عنوان احساس «قابل تغییر، ناپایدار و اتفاقی» یاد کرده است. این اواخر مریلین یالوم ^۸ در کتاب علمی خود در رابطه با

تاریخچه همسرداری، شکست را پذیرا شده و عشق را «ترکیبی مست‌کننده از روابط جنسی و احساسی می‌داند که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را معنی کند».

توصیفی که مادر پیش‌خدمت انگلیسی من از عشق به‌عنوان «پنج دقیقه سرگرمی» ارائه می‌دهد که ممکن است به همان اندازه مناسب باشد، هرچند قدری بدبینانه‌تر است.

اما امروز دیگر نمی‌توانیم عشق را نیرویی مرموز و فراتر از درکمان تعریف کنیم؛ زیرا این موضوع بیش از حد اهمیت پیدا کرده است. خوب یا بد، در قرن ۲۱، داشتن یک رابطه عاشقانه به مرکز ارتباط عاطفی در زندگی بیشتر مردم تبدیل شده است. یک دلیلش این است که بیش از قبل در انزوای اجتماعی به‌سر می‌بریم. نویسندگانی مثل رابرت

پوتنام^۹ در کتاب خود با نام «بازی بولینگ

به‌تنهایی»^{۱۰} اشاره می‌کند از دست‌دادن «سرمایه اجتماعی» به شدت به ما آسیب رسانده است.

(یکی از مربیان ویرجینیا که متوجه کمک، همدردی و معاشرت دائم همسایه‌ها با هم شده بود، این واژه را در سال ۱۹۱۶ مطرح کرد.) بیشتر ما دیگر در جوامعی زندگی نمی‌کنیم که پشتیبان داشته باشیم و والدین و دوستان کودکی در کنارمان نیستند. ساعت‌های بیشتر و بیشتری کار می‌کنیم، مسافت‌های دورتر و دورتری را طی می‌کنیم تا سرکار برویم و به این ترتیب فرصت کمتری برای ایجاد روابط نزدیک خواهیم داشت. اغلب زوج‌هایی که در شغلم ملاقات کرده‌ام، در جامعه‌ای دونفره زندگی می‌کنند. اکثر افرادی که در تحقیق بنیاد ملی علوم در سال ۲۰۰۶ شرکت کردند، گفته‌اند تعداد افرادی که در حلقهٔ محارم آنها وجود دارد در حال کاهش است و تعداد کثیری هم گفته‌اند اصلاً کسی را ندارند که محرم اسرار آنها باشد. همان‌طور که شاعر ایرلندی، جان اوداناهیو ^{۱۱} گفته: «تنهایی بزرگ و سنگینی همچون زمستان یخ‌زده بر انسان‌های بسیاری